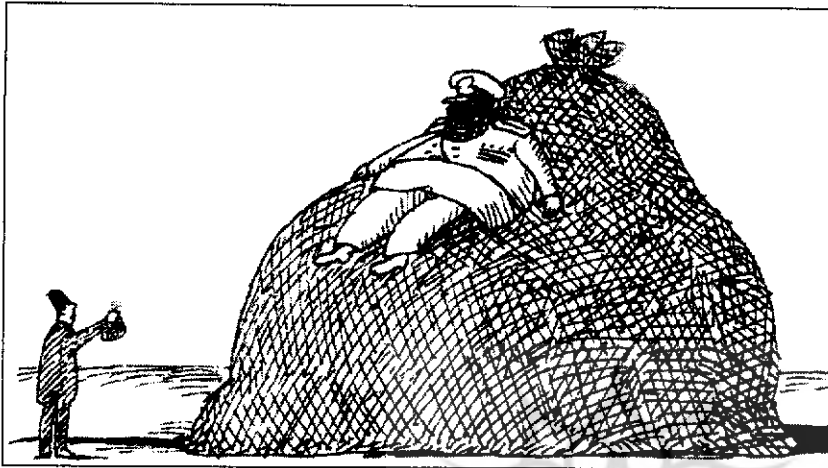


گفت‌وگوی تمدن‌ها در دهکده فاشیستی دموکراتیک جهانی!

نوشته امیرحسین فرزانه



به اعتقاد بنده حق این بود قبل از ایراد سخنرانی معروف رییس‌جمهوری محترم در اجلاس سازمان ملل متحد که محور اصلی آن گفت‌وگوی تمدن‌ها بود، نهاد ریاست جمهوری با همکاری صاحب‌نظران اهل علم، به ماهیت و تحلیل موضوع می‌پرداخت و چگونگی گفت‌وگوی تمدن‌ها را به وجه علمی نشان می‌داد و در این باب گزارش مکتوب مستدلی تهیه می‌کرد و همزمان با ایراد خطابه رییس‌جمهوری آن را در اجلاس توزیع می‌کرد تا اجلاس با اطلاع از کیفیت امر، قطعنامه گفت‌وگوی تمدن‌ها را به تصویب برساند و امکان پیگیری آن در سازمان ملل وجود داشته باشد، اما در حالی که به دلیل غفلت از چنین امر مهمی در حال حاضر و با وضع فعلی، نه مردم جهان و نه حتی مردم خود ما از کلیات و جزئیات این ابتکار رییس‌جمهوری بی‌اطلاع مانده‌اند.

این موضوع، یعنی گفت‌وگوی تمدن‌ها، مقوله ساده و یک‌جانبه‌ای نیست که بتوان از راه پند و اندرز و سخنرانی بدان وجه آکادمیک و علمی داد و به نتیجه مطلوب رسید. از باب نمونه عرض می‌کنم اطلاعیه‌ای از جانب «مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها» (که بنده نمی‌دانم دولتی است یا غیردولتی و شرح وظایفش چیست) در روزنامه‌ها چاپ شده که قصد دارد با برگزاری سخنرانی‌های «علمی» چون فلسفه مدرن و پست‌مدرن (!!) و حافظ‌شناسی و زبان یونانی و فرزندپروری و تعاریف فرهنگ‌ها توسط استادانی که نام آنها در آگهی آمده است، به گفت‌وگوی تمدن‌ها کمک کنند!

زیرا این شیوه اخیر جامعه‌شناسی مخصوصاً در آمریکا رواج کامل دارد که راه به جایی هم نبرده است. دلایل تاریخی تکامل نشان می‌دهد که «بی‌بر و برگرد» جامعه یک سیستم و کل ارگانیک است که هم ساختار یا آناتومی دارد و هم سازمان یا فیزیولوژی. شرط اساسی برای آنکه جامعه بتواند به وظایف عادی خود بپردازد و دچار درد و مرض نگردد آن است که اولاً: اجزایش از سلامت ارگانیک برخوردار باشد ثانیاً به تبع این سلامت ارگانیک، بین خود اجزای ساختاری جامعه هم ارتباط سازگار سازمانی برقرار شده باشد. مثالی می‌آوریم: تعلیم و تربیت که خود یک سیستم فرعی جامعه است از اجزای بسیار مهم ساختاری محسوب می‌گردد که اگر سالم و بالغ باشد میوه‌اش علم است که به سلامت و تحرک و پیشرفت سایر اجزای ساختاری، مانند صنعت و کشاورزی و غیره مدد تام و تمام می‌رساند.

علم یک ارزش اجتماعی است که شکل

این فقره باورکردنی نیست که از این راه و با این درس‌ها بتوان به شناخت علمی جهان کنونی دست یافت. این نکته‌ای مهم است که اگر دید و برداشت ما از مسأله همان باشد که در غرب رایج است مسلماً در قید همان پراکنده‌گویی‌های تناقض آمیز امثال هانتینگتون‌ها باقی خواهیم ماند و به بیراهه خواهیم رفت. اما باید نخست کنکاش کنیم تا دریابیم تمدن چیست که می‌خواهیم به گفت‌وگویش بپردازیم. بنده این موضوع را در بعضی شماره‌های پیشین این مجله و مخصوصاً در شماره ۷۶ آن به تفصیل و به اشباع شرح کرده‌ام که حاجت به تکرار آن نیست. همین قدر به اختصار عرض می‌کنم: نخست باید ظرف تمدن را که تمدن در درونش جان می‌گیرد و سر بلند می‌کند شناخت و سپس از گفت‌وگوی آن صحبت کرد. ظرف تمدن، جامعه است و جامعه را باید به وجه علمی و نه به وجه پاره‌پاره و بی‌ارتباط با هم (Emperical Sociology) مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

فرهنگی به خود می‌گیرد و ما از آن به نام فرهنگ علمی یاد می‌کنیم و این فقره درباره صنعت هم مصداق دارد. اگر صنعت بارور شد و تولید ارزش اجتماعی کرد در آن صورت ما از فرهنگ صنعتی سخن به میان می‌آوریم. پس اگر درست بنگریم فرهنگ اعم از علمی و صنعتی عبارتست از همان بختگی و بلوغ و قوه ارزش هریک از اجزای ساختاری و سازمانی جامعه. به درستی می‌توان گفت؛ جامعه عبارتست از مجموعه فرهنگ‌ها. در همین جا خوب است یادآوری کنیم که آزادی واقعی زاده همین سازگاری‌های ساختاری و سازمانی جامعه است. این آزادی هیچگاه نمی‌تواند ملعبه دست زورمندان و توسعه‌طلبان قرار گیرد. در فقدان چنین سازگاری ارتباطی است که ضعیف به وجود می‌آید و قوی حق ضعیف را تضییع می‌کند. در نظام سرمایه‌داری برخلاف اصل ارگانیک جامعه، جزء ساختاری اقتصاد بر کل جامعه، حکومت فائقه دارد. بی‌قراری و تزلزل پنهانی جامعه سرمایه‌داری که منحصربه‌زورگویی و افزون‌طلبی آن می‌شود ناشی از همین ناسازگاری سازمانی و در نتیجه تسلط قاهرانه و یک‌جانبه جزء بر کل جامعه است که آزادی را ملعبه خواستهای کاپیتالیسم کرده است.

پس از این توضیحات در باب فرهنگ می‌توان به سهولت دریافت؛ آنچه را که ما تمدن می‌نامیم در حقیقت تجسم مادی فرهنگ است. تمدن اسلامی زاده فرهنگ‌های طبی و ریاضی و نجومی است که امثال رازی‌ها و بوعلی سیناها و الخوارزمی‌ها و خیام‌ها و غیاث‌الدین کاشی‌ها و جابر بن حیان‌ها سازنده و مبشر بسط آن فرهنگ‌ها بوده‌اند. این نکته مسلم است که ذاتاً نه فرهنگ‌ها معارض هم بوده‌اند و نه تمدن‌ها. به وجهی، نظر استاد مینوی را می‌توان پذیرفت که به قول او تمدن به مثابه یک قالی نفیس خوش‌نقش و نگاری است که ملل و جوامع مختلف در سلسله ادوار تاریخی هریک نقشی بر این قالی افزوده‌اند. فرهنگ‌ها و

تمدن‌ها مکمل همدیگر بوده‌اند و یکی بر پایه دیگری بنا شده است؛ چنانکه فرهنگ روم از فرهنگ یونان قرض گرفته است. اگر گاهی به نام نجات دین، جنگ‌هایی چون جنگ‌های صلیبی حدود سیصد سال بین تمام اروپای کاتولیک آن روز و خاورمیانه آباد و مسلمان در گرفت این فقره ظاهر قضیه بوده است که به بهانه آن سرزمین تازه‌ای به تصرف فتودال‌های اروپایی درآید.

سهم شیر و سهم روباه

حال باید ببینیم وظیفه ما به عنوان طراح اصل گفت‌وگوی تمدن‌ها چه می‌تواند باشد؟ وظیفه اصلی ما شناخت علمی و نه ایدئولوژیک صحنه بین‌المللی جهانی است. امروز سیاست کاپیتالیسم جهانی وجه «فاشیستی دموکراتیک» به خود گرفته که بر تمام دنیا سایه افکنده است. از آن جهت آن را شبه فاشیسم یا فاشیسم دموکراتیک خواندم که برخلاف فاشیسم هیتلری که حق استثمار جهانی را، مخصوص آلمان آریایی‌نژاد می‌دانست و به دیگران برده‌وار می‌نگریست سرمایه‌داری متورم امروز این حق را به غرب مخصوص کرده و می‌خواهد دیگران را در یک دایره بسته سیاسی - اقتصادی مطیع و متقاد خود کند. غرب به این سناریوی خود نام دهکده جهانی داده است، دهکده‌ای که به قول گزافه‌پردازان و حامیان بی‌چون و چرای شرکت‌های بزرگ چندملیتی همگی در تولید و توزیع و تجارت و مصرف از حق برابر برخوردارند و مقررات سیاسی - اقتصادی یکسانی در طول و عرض این دهکده حکمفرما خواهد بود، ولی نگفتند که در این دهکده سهم شیر از آن شرکت‌های چندملیتی است و سهم روباه از آن ممالک ضعیف عقب‌مانده. آن چه در فواید و منافع همگانی این دهکده تبلیغ کرده‌اند یادآور همان بهشت موعود زمینی است. تردیدی نیست در صورت پدید آمدن چنان دهکده‌ای کلید دروازه‌اش در دست کاپیتالیسم جهانی خواهد بود و تمام مقررات و

قوانینش را همو تصویب و اجرا خواهد کرد. کنفرانس سیاتل آمریکا و کنفرانس داؤس سوئیس رندانه می‌خواست با همین دورویی سیاسی نقشه جهانی کردن اقتصاد، یا به قول یک محقق مسایل اجتماعی، جهانی کردن فقر را به تصویب اکثر اعضای ملل متحد برساند و استقلال سیاسی - اقتصادی ملل عقب‌مانده را دربست در گرو خود بگیرد. اما این نیرنگ با مخالفت عمومی جهانیان روبرو شد و ناکام ماند. حال مؤسسين جهانی کردن اقتصاد، گوش خوابانده‌اند تا در موقع و فرصت مناسب دیگری دست به کار شوند تا مگر رگ حیاتی کاپیتالیسم و شرکت‌های چندملیتی پاره نشود و به غارتگری مألوف خود در مقیاس جهانی ادامه دهند.

امروز شاهدیم که بعضی مجلات معروف دنیا مانند اکونومیست، مقالات مفصلی در باب مزایای سیاست جهانی کردن اقتصاد و لزوم حاکمیت سازمان تجارت جهانی در گردش این سیاست به چاپ می‌رسانند و شکست کنفرانس سیاتل را شکست فقرا و نادارها بر می‌شمارند. جالب است که بعضی محافل و نویسندگان ایرانی نیز با حرارت تمام از لزوم عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و شرکت در آن میعادگاه خیالی و فور نعمت دفاع می‌کنند.

امروز از جهات دیگر هم می‌توانیم این شبه فاشیسم دموکراتیک را بشناسیم - قیاسی در این باب بی‌مورد نیست - هیتلر که در باطن از مساعدت‌های غرب برخوردار بود در مقدمه تصرف چکسلواکی صنعتی و دموکرات مدعی شد که ناحیه «سودت» که ساکنانش آلمانی‌نژادند و تحت فشارهای قومی چکسلواکی قرار گرفته‌اند باید این کشور، متنوع و ضمیمه آلمان شود. نازی‌ها با برپا کردن تظاهرات اغتشاش‌آمیز و تقویت نازیسم در ناحیه «سودت» و به دست آوردن چاکران حاضر به خدمت چنین وانمود کردند که مردم سودت خواهان الحاق بی‌قید و شرط به کشور مادر خود (آلمان فاشیست) هستند. این سیاست با کنار

گذارند اصول منشور جامعه ملل و با تأیید قرارداد مونیخ که به تصویب چمبرلن و دلادیه (نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه) و هیتلر و موسولینی رسید، از قوه به فعل درآمد و «سودت» ضمیمه آلمان شد. چمبرلن از موضع انفعالی فریاد برآورد که با امضای قرارداد پایه‌های صلح برای یک قرن دیگر استوار شده است. هیتلر از این خیالبافی حساب شده استفاده کرد و تمام خاک چکسلواکی را ضمیمه آلمان ساخت. حالا مقایسه بفرمایید این فاشیسم دموکراتیک نوین چگونه عمل می‌کند. هانتینگتون مودیان و برخلاف عرف علمی، تمدن غرب را که اصلاً بوی دینی نمی‌دهد در مقابل دین‌های ارتدوکس و اسلام شرق می‌گذارد و می‌گوید The west and the rest (غرب رویاروی بقیه [سایر تمدن‌ها]) در حالی که روشن است ایجاد چنین تقابلی فقط چراغ سبزی است از برای تجاوز.

حال ملاحظه نمایید صربستان ارتدوکس است و اگر با رضایت امتیازی ندهد باید با گوشمالی جنگی از او گرفت. بالطبع صرب‌ها به تجزیه خاک خود رضایت نمی‌دادند. اما آمریکا در جمهوری کوزوو صربستان که ساکنانش اغلب آلبانیایی تبارند دست به کار تبلیغ و تجهیز آلبانیایی‌تبارها جهت استقلال کوزوو شد. این عمل با عکس‌العمل صرب‌ها مواجه شد که سرانجام به برخوردهای خونینی هم انجامید. غرب آنگاه در قبال این برخورد که خود به وجود آورده بود رگ انسان‌دوستی و حقوق بشریش به جوش آمد و صلا در داد که واویلا آلبانیایی‌تبارها در زیر تانک‌های صرب‌ها تکه‌تکه و قیمه‌قیمه می‌شوند و باید هرچه زودتر به این نقض آشکار حقوق بشری خاتمه داده شود. چون صرب‌ها از حق تمامیت ارضی خود به دفاع برخاستند، غرب یا ناتو مصممانه و بدون مجوز شورای امنیت ملل متحد و برخلاف قواعد بین‌الملل با استفاده از آخرین تکنولوژی دریایی و هوایی و موشکی ۹۰ روز تمام صربستان را درهم کوبید و دقت و کارآمدی

در دهکده جهانی مفروض، نسیم شسیس از آن شسیرکت‌های چندملیتی است و نسیم روپناه از آن ممالک ضعیف و عقب‌مانده

سلاح‌های تازه خود را نیز تجربه کرد و به نام حفظ حقوق بشر کوزوو را از شر صرب‌های آدمکش نجات داد و در این میان تمام دستگاه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی و مطبوعات غربی این سرکوبی خودسرانه را توجیه کردند و لازم شمردند. جالب است یادآور شویم که در این حادثه خونین اصلاً «کک» سازمان حقوق بشر ملل متحد نگزید و خانم «مری رایبسون» رییس این سازمان زحمتی به خود نداد که از خرابی‌ها و تلفات ناشی از حملات غرب به صربستان دیدن کند. تنها تفاوت هجوم هیتلری به ناحیه سودت و هجوم شبه فاشیسم دموکراسی غربی در آن بود که هیتلر سودت را جزء مسلم خاک آلمان می‌دانست ولی حامیان حقوق بشر شبه فاشیستی حمله خود را با نام حفظ حقوق بشر آراستند. وجه تشابه دیگری بین توسعه‌طلبی هیتلر در بالکان با توسعه‌طلبی کنونی غرب در همین منطقه وجود دارد که بسیار پرمعنا است. بدین ترتیب که هیتلر ابتدا زمینه سیاسی تصرف «سودت» و دیگر قسمت‌های چکسلواکی را مساعد کرد و بعد به ورماخت (ارتش آلمان) فرمان تصرف این سرزمین‌ها را داد. غرب هم ابتدا و به شرحی که

ذکر کردیم، زمینه‌سازی سیاسی کرد و بعد ورماخت خود را (ارتش ناتو را) به میدان فرستاد.

حال ببینید ناحیه باسک Basques که ناحیه‌ای است در حدود خلیج Gascony و بخشی از جبال پیرینه و به دو قسمت فرانسوی و اسپانیایی تقسیم شده مردمش که در استقلال‌طلبی شه‌راند و مدتهاست برای تحصیل استقلال خود پیا خواسته‌اند و کشته‌ها داده‌اند، اما غرب گوش شنوایی برای شنیدن خواست‌های این مردم رنج و درد کشیده و مبارز ندارد، گویی حقوق بشر هم گوشش به این جریان مزمن بدکار نیست و هیچ گامی بر نمی‌دارد، دلیل این مماشات و ناشنوایی مصلحتی روشن است: اسپانیا و فرانسه هر دو اعضای بلوک غرب و پیمان ناتو هستند و البته که چاقو دسته خودش را نمی‌برد. چنین است سیمای دنیای غرب در قبال سایر نقاط دنیا. به قول کین توزانه هانتینگتون The west and the rest

حال ما می‌خواهیم در چنین عرصه ضرب و زور دنیایی، از تبادل‌های فرهنگی و به اصطلاح رییس‌جمهوری، از گفت‌وگوی تمدن‌ها فریاد بلند کنیم. فرهنگ‌ها و تمدن‌ها اعم از شینتویی (Shinto) ژاپنی و کنفوسیوسی و بودایی و ارتدوکسی و اسلامی در واقع امر و نه بر سبیل تبلیغات و تئوری‌سازی‌ها تعارضی با هم ندارند که آنها را به گفت‌وگو واداریم. ملاحظه بفرمایید یک دانشجوی ایرانی در آمریکا تحصیل کرده و به مدارج عالی تخصصی و پژوهشی رسیده است و شهرتی کسب کرده و برایش تبلیغ می‌کنیم ولی ما که از این مراتب تحصیلی محرومیم و کارگاه مدرک‌سازی بنا کرده‌ایم جز فلسفه که فقط گفتار است و نه تجربه و عمل چه داریم که به دانشگاه‌های آمریکا عرضه بداریم؟ عجیب در این میان فرهنگ را که اُس و اساس جامعه بشری است نیز بدنام کرده‌ایم و به زشتی‌ها تهاجم فرهنگی اطلاق کرده‌ایم. اگر فرهنگ تهاجم است چرا به دنبال تبادل فرهنگی

می‌رویم! آنچه که بنده تاکنون جسته و گریخته در باب گفت‌وگوی تمدن‌ها شنیده و خوانده‌ام فقط منحصر به گفت‌وگوهای دینی بین مسیحیت و اسلام بوده است. دنیای غرب که دنیای دینی نیست تا با گفت‌وگوی ما نتیجه‌ای از آن حاصل شود. هانتینگتون بسیار بی‌جا و بی‌محل و کینه‌توزانه گفته است که بین مذاهب و تمدن‌ها دشمنی وجود دارد. مسافرت اخیر پاپ به ارض مقدس و سخنرانی او در بیت‌الرحم در باب تضييع حقوق مسلمانان فلسطینی شاهد کذب مدعای این تئوری‌ساز آمریکاست. اگر در باب اسلام سخنی به میان می‌آید باید یادآور شویم استعمار اروپا پانصدسال تمام دنیای اسلام را در سیطره خود گرفت و اگر در آفریقا هنوز جنگ و خونریزی ادامه دارد و فقط در رواندا ۵۰۰ هزار نفر کشته شده‌اند نتیجه همان استعمار فرانسه و انگلیس و پرتغال است.

غرب فرهنگ پیشرفته ولی یک سویه و نساموزون خود را همچنان برای مقاصد تجاوزطلبانه به کار می‌گیرد ولی هیچیک از دانشمندان علوم فیزیک و ریاضی که مایه افتخار بشریتند نه کشف قدرت اعجاب‌انگیز اتم و نه مجموعه علوم سبیرنتیک و نه کامپیوتر را برای دشمن پروری و تهدید نظامی و باجگیری و ربودن حق نادارها به بشر ارزانی نکرده‌اند. آنان کاشف طبیعت و خیرخواه بشر بوده‌اند. این خوی سلطه‌جو و سیری‌ناپذیر کاپیتالیسم است که برای ادامه حیات خود، یعنی ادامه حیات شرکت‌های چندملیتی (که اتفاقاً اغلب آنها در نتیجه تشدید رقابت مجبور به ادغام در شرکت‌های نیرومندتر می‌شوند که در هر ادغامی هزاران و گاه ده‌ها هزار شاغلین شرکت‌های ادغام شده به صف بیکاران می‌پیوندند) حتی به مردم ممالک متروپل خود رحم نمی‌کنند و از درآمد آنان به سود منافع خویش می‌کاهند. برای آنکه تنها به قاضی نرفته باشیم نه، به ارقام و اعدادی که همان نشریات وابسته به این کانون‌های سرمایه‌داری انتشار داده‌اند توجه کنیم: مجله Foreign Policy آمریکا نوشت: «امسال دقیقاً ۱۵۰ سال پس از انتشار اعلامیه حزب کمونیست The communist manifesto نابرابری در سراسر جهان از پیش بیشتر شده است. در ایالات متحده آمریکا درآمد بیست درصد فقیرترین

خانواده‌ها از سال ۱۹۷۰ به بعد مرتباً کاهش یافته در حالی که درآمد بیست درصد خانواده‌های غنی تر ۱۵ درصد افزایش یافته و درآمد یک درصد غنی‌ترین‌ها صد درصد ترقی کرده است». آمار منتشره از سوی گزارشگر روزنامه تورنتو استار Toronto star کانادا حاکی است که بیست درصد فقیرترین جمعیت کانادا فقط ۰/۳ درصد از ثروت کشور را مالکند؛ یعنی اینکه قروض آنها از دارایی آنها سنگین‌تر است و چهل درصد از مردم زیر خط فقر فقط ۲/۱ درصد ثروت را به خود تخصیص داده‌اند و بدهی مصرف‌کنندگان که فقط شامل بدهی به مؤسسات مالی است (قروض بابت خرید خانه و ملک به حساب نیامده است که معلوم می‌سازد اکثر این بدهی به دوش فقرا سنگینی می‌کند) بالغ بر ۶۶۱ میلیارد دلار آمریکایی است. کانادا جمعیتی بالغ بر ۳۰ میلیون نفر دارد و این بدهی سرانه بالغ بر ۲۲۰۰۰ دلار می‌شود که قسمت اعظمش به همان مردم کم‌درآمد تعلق دارد.

شرط‌های غیرقابل اجتناب

حال ببینیم در این وادی جهانی «واحیرتا» تکلیف شعار گفت‌وگوی تمدن‌ها چیست؟ و چگونه می‌تواند فعلیت پیدا کند؟ حتماً شخص رییس‌جمهوری بهتر از هر کس دیگر آگاه است مادام که کوره داغ جناح‌بندی‌ها و انتقام‌کشی‌ها و خودسری‌ها در کشور خاموش نشود و مفهوم ایتر و ضدبشری خودی و غیرخودی جای خود را به یکپارچگی و حقانیت ملی ندهد و بوروکراسی سنگین و مزاحم و خفته حاکمیت خانه تکانی نشود و لفظ تهاجم فرهنگی را از قاموس سیاسی خود پاک نکنیم و موتور اقتصادی کشور را آن‌طور که در شرح عملکرد جامعه یادآور شدیم (و نه به شکل تقلیدی کاپیتالیستی آن) به کار نیندازیم و عدالت اجتماعی به مفهوم اخلاقی آن بر سراسر جامعه سایه نگسترده و با ابرقدرت آمریکا که در تار و پود نظام اقتصادی و نظامی دنیا درهم تنیده است روابطی معقول و مبتنی بر حفظ ارزش‌های ملی خود برقرار نسازیم و از انزوای سیاسی - بین‌المللی که مستلزم باج‌دهی است بیرون نیاییم و بعضی کشورها به نظر غریبه به ما ننگرند و بر حسن نیت و بلوغ سیاسی ما اطمینان حاصل نمایند، تنها و تنها با شعارهای

نفاق‌افکنانه و ضدآمریکایی و ضداستکباری نمی‌توان به مصداق عملی گفت‌وگوی تمدن‌ها دست یافت. چطور می‌توان باور کرد بدون برقراری روابطی معقول با آمریکا، همچون روابطی که ویتنام با آن برقرار کرده بتوان راهی به دروازه‌های گوناگون فرهنگ جهانی باز کرد و حرف خود را به کرسی منطقی علمی نشانند؟ جای بحث ندارد که ایجاد رابطه با آمریکا نمی‌تواند خارج از ثرم‌های بین‌المللی و حفظ منافع مشروع طرفین باشد. این ارتباط علاوه بر آنکه طلسم تحریم آمریکا را می‌شکند و برای اقتصاد ما تا اندازه قابل توجهی چاره‌ساز تواند بود به ما امکان می‌دهد که زبان گفت‌وگوهای تمدن‌ها را بهتر بیاموزیم و سخن از روابط و گفت‌وگوهای مسالمت‌آمیز به میان آوریم و از شدت نفاق‌ها که فقط به سود اقویا و به ضرر ضعیفا است بکاهیم و خود را در این دنیای آشفته، منادی صلح و دوستی کنیم.

سازمان‌ها و گروه‌های غیردولتی NGO متعددی هستند که تماس با آنها در باب همزیستی و گفت‌وگوهای مسالمت‌آمیز موافق با اصولی که یادآور شدیم و تخفیف فشار بازار جهانی می‌تواند به تنفیذ شعار صلح و دوستی کمک کند و به تعبیری حرف رییس‌جمهوری به پیش برد. یا می‌توان همزمان با همکاری سازمان‌های غیردولتی که در آمریکا شعب زیادی دارند و حفظ حقوق شاغلین و محیط زیست و مبارزه و علیه جهانی کردن اقتصاد سرلوحه برنامه آنهاست با همکاری کنفرانس کشورهای غیرمتعهد و گروه ۷۷ برنامه عملی مشترکی تهیه کرد و در پرتو آن از فشار زیاده‌طلبی‌های کاپیتالیسم کاست و بر تئوری‌های خودساخته و فاشیسم مابانه امثال هانتینگتون‌ها مهر باطل زد. چه بسیار مردم خود آمریکا که با چنین همکاری‌ها و برنامه‌هایی روی موافق نشان دهند. اما بر عقل سلیم و ذوق مستقیم رییس‌جمهوری پوشیده نیست علاوه بر آنچه در باب اصلاح ارگانتیک بوروکراسی و تجدید حیات اقتصاد کشور گفتیم ما به یک وزارت امور خارجه هوشمند و آینده‌نگری که بتواند حلقه‌های سنت‌های بیراهه جاری را در سیاست خارجی از هم بگسلد و با سلاح علم و واقع‌بینی (و نه ایدئولوژیک) وارد عرصه عمل شود، نیازمندیم.